



سخنگوی کاخ سفید:
ترامپ هیچ گزینه‌ای در مورد ایران را حذف نکرده است
جمعی از مردم جهان:
کاش ترامپ بین گزینه‌هایش
MUTE هم داشت؛ تیکش را
می زدیم راحت می شدیم

کلینتون: برای ترامپ گزینه‌های showhidden files and folders داخل folderoption مای کامپیوترش کافی است!
سخنگوی سازمان سنچس: گزینه مناسب را با مادان نرم سیاه پر رنگ، کاملاً پر کنید!
از زدن x√ خودداری کنید!
پاک کن فراموش نشود

روحانی: آمریکایی هانمی توانند سر ما «کلاه» بگذارند
مجموعه «کار یکلماتور» های
رئیس جمهوری به زودی
منتشر خواهد شد

احمدی نژاد: من علاوه بر مجموعه نامه‌ها یک مجموعه لطیفه هم در دست انتشار دارم
مهندس غرضی: به زودی با همکاری «کاج» مجموعه سوالات چهار گزینه‌ای ویژه مناظرات ریاست جمهوری را منتشر می‌کنم

تزیقات

فستیوال در سرزمین عجایب



بیست و یکم بهمن ۹۵ در حالی شروع می‌کنیم که دآوری جشنواره فجر در فضایی تخیلی به کار خود ادامه می‌دهد. فیلمی کاندیدای بهترین موسیقی شده که کارگردانش می‌گوید فیلم من اصلاً موسیقی متن ندارد و فیلمی دیگر برای جلوه‌های ویژه میدانی کاندیدا شده که کارگردانش معتقد است جز دو صحنه شورش‌بران، دیگر هیچ جلوه‌ویژه میدانی نداشته است. می‌ترسیم در مراسم اختتامیه فستیوال، تهیه‌کننده بهترین فیلم که می‌رود روی سن تا سیم‌رغش را بگیرد، بگوید البته من امسال فیلمی در جشنواره نداشتم ولی در هر صورت دست‌شمار دکنتم.

ابوالحسن داودی، کارگردان با سابقه کشور در مورد فیلم‌های جشنواره گفته: تا به حال این همه تلخی یک‌جا ندیده بودم.

البته ما هم متوجه این همه تلخی در سینمای ایران نمی‌شویم. گاهی در سینما فکر می‌کنم کارگردان با مخاطب مشکل شخصی دارد یا قرار است از تماشاگر انتقام بگیرد. یعنی تماشاگر بیچاره بعد از یک هفته دست و پنجه نرم کردن با مشکلات زندگی در این شرایط اقتصادی که بیشتر به طای کردن مسیر در تونل وحشت می‌ماند می‌رود سینما تا برای دو ساعت سرگرم شود، همان اول فیلم کاراکتر کودک فیلم می‌میرد، بعد کم‌کم به کاراکتر زن تجارز می‌شود. کاراکتر مرد بدهی بالایی آورد و می‌رود زندان، آن‌جا به کاراکتر مرد هم ... به هر حال سخت گرفته می‌شود و در پرده سوم که جای گرم‌گشایی است، کارگردان و نویسنده به این نتیجه می‌رسند که حیف است از این زمانی که در اختیارشان قرار گرفته‌است استفاده نکنند، چند تا مصیبت دیگر به لایه‌های پرده توزیع عادلانه می‌کنند و فیلم با پایان باز تمام می‌شود و تلویحا گفته می‌شود بینندگان عزیز بقیه بدبختی‌ها را هم خودتان حدس بزنید!

همیشه وقتی فکر می‌کنی هیچ جوره از فیلم یا تصمیمی نمی‌توانی حمایت کنی، یک بهروز افخمی پیدا می‌شود که وادارت کند از آن حمایت کنی از استاد انتظار داشتیم لاقال به داوری جشنواره رحم کند و کاری نکند آدم مجبور به حمایت شود ولی خوب، لازم دانسته‌اند که داوری ضعیف‌تر هم مثل فیلم ضعیف اصغر فرهادی (نسبت به بقیه کارهایش) محبوب کنند. گفته‌اند از آنجایی که داوران دو تابعیتی هستند، می‌ترسند به «ماجرا نیمروز» که درباره سازمان منافعین است، جایزه دهند چون ممکن است فردا که به آمریکا و کانادا ... رفتند آنجا به این‌ها حمله کنند.

امیدواریم با این تحلیل به ظاهر ساده اما عمیق، بقیه کسانی هم که به داوری‌ها اعتراض داشتند و انصاف دادند به قایت برگردند و آنهایی هم که صرفاً اعتراض داشتند اعتراض‌شان را پس بگیرند. من شنیده‌ام دلیل نامزدی این فیلم‌هایی که از نظر منتقدان، کارشناسان و تماشاگران فیلم‌های قابل‌اعتنایی نبودند هم وجود طرفداران عصبی آنها در خارج از کشور بود که تهدید کرده بودند اگر فی‌المثل به «تابستان داغ» جایزه ندهید، قلم پایتاز می‌شکنیم. به هر حال بهتر است هم داوران هم معترضان به آقای افخمی ایمنان بیاورند و هر کس کار خودش را بکند. اصغر فرهادی هم اگر اسکار گرفت، فکر نکند خبری شده، اینها هم سیاسی کاری است داوران اسکار هم از ترس لای‌های غربی به فروشنده رأی می‌دهند حالاً ببینید کی گفتیم.

بن‌بست

اشهاب نبوی جشنواره فجر امسال بسیار جنجال برانگیز شده دیروز یکی از کارگردان‌ها گفته بود خیلی خوشحال است که فیلمش کاندیدای بهترین فیلم سال شده فقط کمی تعجب کرده بود چون امسال اصلاً فیلمی به جشنواره نفرستاده‌اند آن طرف می‌گویند کارگردان یکی از فیلم‌ها برای دست زدن تهیه‌کننده به فیلم، تک نسخه آن را برداشته و متواری شده و گفته است اگر کسی نزدیکم شود، جیب می‌زنم! مسعود فراسی را هم از کاخ جشنواره بیرون کرده‌اند. گفته می‌شود دامپ از الفاظ مستهجن استفاده می‌کرده و حر است گفته این‌جا زن و بچه نشسته، زشته! شاهدان عینی می‌گویند هم‌اکنون وسط خیابان جیب می‌زند و می‌گوید: همه تون در نیومده هستید! همه تون مقولای هستیدا عده‌ای هم از حضور افراد سیاسی در جشنواره شکایت دارند، چرا که هر کسی با محمد رضا عارف سلام و احوال‌پرسی کرده ایشان جواب نداد! از آن طرف حمید فرخ‌نژاد نشسته یک گوشه، همش با خودش می‌گوید سوه تفاهم شده سوه تفاهم شده! منو چهره‌های هم‌انگار رفته داخل انبار سیم‌رغ‌ها در راه قفل کرده! سوه تفاهم کس راه نمی‌دهد، به همین دلیل امکان داره اختتامیه به تعویق بیفتد!

کوچه دوم

ارمغان زمان فشمی

لاک‌پشت

خواستم تا چک کنم ایمیل خود بعد وارد کردن شش، هفت کد خواستم یک فیلم سازم دانلود! فیلم ایرانی به نام بارکد سرچ کردم بعد از آن راجع به «ید» عکس لازم داشتم راجع به مد خواستم تا له کنم لب‌تاپ خود

سرعت اینترنت کم شده، نشد!
سرعت اینترنت کم شده، نشد
سرعت اینترنت کم شده، نشد
سرعت اینترنت کم شده، نشد
سرعت اینترنت کم شده، نشد
سرعت اینترنت کم شده، نشد
سرعت اینترنت کم شده، نشد!

کوچه اول

علی اکبر محمدخانی چند وقت پیش رفته بودم ساحل آنتالیا، داشتم تو این لیوان درازا آب پر تقال می‌خوردم، بهو دیدم به کنستی وسط دریا آتیش گرفته، سریع پریدم تو دریا، رفتم دیدم کنستی بوگی و دوستان آتیش گرفته، خودشون هم دارند با بیل و کلنگ کف کنستی رو سوراخ می‌کنند. من گفتم: دارید چه کار می‌کنید؟ گفتند: داریم زمینو می‌کنیم، به آب برسیم، بتونیم آتیش رو خاموش کنیم. من گفتم: خوب، این جوری که کنستی غرق می‌شما چرا از دریا آب نمی‌کشید؟ گفتند: آه مگه توفضولی؟ هیچی، من رفتم به گوشه نشستم، ببینم کی سرشون به سنگ می‌خوره؟! اونا هم آن قدر کف کنستی رو سوراخ کردند که به آب رسیدند، بعد سریع آتیش رو خاموش کردند، رفتند پیش زندگی شون؛ یعنی نه کنستی غرق شد و نه کلا مشکلی پیش اومد. حالا آه ما بودیم، با اولین ضربه کلنگ، کنستی غرق می‌شد، بدبخت می‌شدیم. اصلاً از بچگی هر چی ما شناس نداشتم، عوضش این یوگی اینا خوش شناس بودند. می‌خوام بگم هر سیستمی قانون خودش رو داره، ما نباید الکی حرص بخوریم.

جیگری

جیگری کی نیست (قسمت یازدهم)

پروفوسور قدیمی

پروفوسور قدیمی چنان میان سنت و مدرنیته گیر کرده بود که معروف است روز با ریش پروفوسوری و از این شلوارک زردها که عکس اسکلت رویش شده بودم، زیر چشمی دیدم زده است. این راه شنیده‌ام که به تاژگی رفته ثبت احوال که فامیلی‌اش را از قدیمی به جدیدی تغییر دهد که مسئول ثبت احوال گفته: برادر من، آدم با کت و شلوارک زرد نمی‌آید اداره. رنگ بزن برایت یک پارچه‌ای، چیزی بیاورند، ببیچی دور خودت، حالم به هم خورد.

من که مشغول کباب کردن جیگرها بودم، پرسیدم: پروفوسور شما با آن همه وجنات و اسکنات چه شد که سر از شورای شعر و ادب در آوردید؟ پروفوسور در حالی که یک پیاز بزرگ را با مشت روی سر حقی خرد می‌کرد، بی‌دلیل یک فحش زشتی تارم کرد و گفت: تا به خودم آمدم دیدم یک مشت حرف مفت زنگی کردند و زودتر رفتند همه صندلی‌ها را گرفتند. من هم دیدم فقط یک جاتی شورای شعر و ادب زورآباد خالی مانده، سریع رفتم رئیس آن‌جا شدم. حالا هم خیلی کار دارم، باید شب نشده جلد سوم دیوان اشعارم را بنویسم. حالا آمدم این‌جا چند سیخ دل و جیگر بزم که وسط کار ضعف نکنم، سرانه مطالعه مردم پایین بیاید.

خلاصه پروفوسور قدیمی آن قدر خورد تا ترکید و پاشید روی سر و صورتان، ما هم در شکسته جیگری را گل گرفتیم که در این سرما سوز نیاید بچاییم.



علی اکبر محمدخانی
طنز نویس
oostakbar@gmail.com

چند روز پیش از سر بیکاری با حقی و پلنگ‌خان نشسته بودیم، داشتیم می‌خندیدیم و نشخوار می‌کردیم که ناگهان با صدای هولناکی از جا کنده شدیم، یک لحظه فکر کردیم جیگری خراب شد روی سرمان، آمدیم ستاد بحران تشکیل بدهیم که متوجه شدیم پروفوسور قدیمی زحمت کشیده در مغازه را شکسته و داخل شده است.

پروفوسور قدیمی از خوب‌های محله، صاحب زورخانه و رئیس شورای شعر و ادب زورآباد بود که به خاطر چهارشنبه بودن هیچ وقت نتوانسته بود بدون شکستن در وارد جایی شود.

پروفوسور تا وارد شد، گفت: در مغازه رو قلف کنید، هیچ فلان فلان شده‌ای نباید تو، می‌خواهم حقی با خورم تا بترکم. من به رسم ادب گفتم: دور از جان، شما چرا بترکید، شما بخورید، ما به جایتان می‌ترکیم. در همین حال پلنگ‌خان سادگی کرد، گفت: در را که شکستی، دیگر کجا رابیندیم؟ پروفوسور از شنیدن این حرف عصبانی شد، رفت بزند پلنگ‌خان را خرد و خاکشیر کند که من افتادم به دست و پایش که مجسمه گچی کجا شعور درست و حسابی دارد که شما دهان به دهانش می‌گذارید؟ شما ببخشیدش. این را که

شهر فرنگ

جواد عزیززاده | کارتونبست

روزنامه کیهان - ۱۳۵۶ ه. ق - بعد از شکستن اعتصاب مطبوعات

